

## تدفین اسکندر به روایت فردوسی و تزینات هخامنشی آن \*

می دانیم که استاد طوس در پی ریزی اثر جاودانه اش از چندین مأخذ نوشته و شفاهی بهره گرفته است،<sup>۱</sup> و بعضی نیز گفته اند که چه بسا هریک از داستانهای شاهنامه بر چند منبع متکی بوده است.<sup>۲</sup> در این سطور قسمتی از یک داستان شاهنامه بر این مبنای بررسی می گردد و چند مرجع آن از یکدیگر تمیز داده می شود. در داستان تدفین اسکندر که نگارنده آن را به منظوری دیگر بررسی می کرد، به چند رگه داستانی برخورد. مرجع اصلی داستان، روایت معروف به کالیستین دروغین است. اما آثار افسانه ای فولکلوریک در باره مقبره شاهان هخامنشی در نقش رستم و داستانی شبیه روایت آشیل از ملاقات آتوسا با روح داریوش را نیز می توان در آن دید.

در شاهنامه (۱۸۴۰-۱۸۶۶ / ۲۰) می خوانیم که اسکندر:

بگفت این و جانش برآمد ز تن	شد آن نامور شاه لشکر شکن
ز لشکر برآمد سراسر خروش	هوا را بدرید از آواز گسوش
همه خاک بر سر همی ریختند	به مژگان همی خون دل بیختند
زدند آتش اندر سرای نشست	هزار اسب را دم بریدند پست
نهاده بر اسبان نگونسار زین	تو گفتی همی بر خروشد زمین
بسپردند صندوق زرین به دشت	همی ناله از آسمان برگذشت

• نویسنده مقاله، از نظرگاهی جدید به شاهنامه فردوسی می نگرد و درصدد است در حد امکان، نشانه هایی از دوران هخامنشی در این کتاب گرانقدر بیابد.  
ایران شناسی

پراگنده برتنش کافور ناب  
خروشان بر آن شهریار انجمن  
نهادند تا پای در انگبین  
شد آن سایه گستر دلاور درخت  
چه یازی به تخت و چه نازی به گنج  
همی دست بردست؟ بگذاشتند  
سخنشان ز تابوت شد یک به سی  
که او را جز ایدر نباید نهفت  
چه تازید تابوت گرد جهان  
که ایدر نهفتن مرا نیست رای  
سکندر در آن خاک ریزد که رست  
اگر چند گویی نیاید به بن  
ز شاهان پیشینگان یادگار  
بدو اندرون بیشه و آبگیر  
که آواز آن را بدانند گروه  
هم ایدر بدارید تابوت را  
شما را بدین رای فرخ نهند  
بدان بیشه کاو نامزد شد به خرم  
که تابوت شاهان چه داری دراز  
که کرد او بدان روزگاری که زیست  
ببردند از آن بیشه صندوق نمت

سکوبا بشتش به مشک و گلاب  
زدیبای زربفت کردش کفن  
تن نامور زیر دیبای چین  
سر تنگ تابوت کردند سخت  
نمانی همی در سرای سپنج  
چو تابوتش از دشت برداشتند  
دو آواز بُد رومی و پارسی  
هر آن کس که او پارسی بد گفت  
چو ایدر بود خاک شاهنشهان  
چنین گفت رومی یکی رهنمای  
اگر بشنوید آنچه گویم درست  
یکی پارسی نیز گفت این سخن  
نمایم شما را یکی مرغزار  
ورا خرم خواند جهان‌دیده پیر  
چو پارسی تو را پاسخ آید ز کوه  
بیارید مر پیر فرتوت را  
بپرسید و از کوه پاسخ دهند  
برفتند پویان بکرداد غرم  
بگفتند و پاسخ چنین داد باز  
که خاک سکندر به اسکندری ست  
چو آواز بشنید لشکر برفت

مرجع اصلی فردوسی در داستان اسکندر ترجمه پهلوی نسخه دلتای افسانه پرداخته توسط کاهنان مصری<sup>۵</sup> و منسوب به کالیستین است.<sup>۶</sup> ترجمه پهلوی این اثر گویا در زمان خسرو انوشیروان و دوران رنسانس ادبی دربارش تهیه شد،<sup>۷</sup> ولی این ترجمه پهلوی در دست نیست. اثری از ترجمه عربی آن که احتمالاً مرجع مستقیم فردوسی بوده<sup>۸</sup> نیز موجود نیست. اما نسخه‌ای سریانی در دست است که ترجمه‌ای از اثر پهلوی است.<sup>۹</sup> همان‌طور که خواهیم دید روایت فردوسی و روایت نسخه سریانی در کالبد و طرح اصلی با هم توافق دارند، اما فردوسی زینتهایی دیگر را نیز بر این کالبد می‌افزاید. این افزوده‌ها بجز آداب و رسوم عزاداری ملتی اسب‌سوار و رزمنده است که آنها را نیز فردوسی در این

تصویر می آورد که خود شایسته تعمقی دیگر و بررسی جداگانه‌ای است. ترجمه فارسی از ترجمه انگلیسی کتاب سوم، فصل ۲۳ متن سریانی چنین است:

«اسکندر پس از این که این فرامین را صادر کرد بلافاصله درگذشت و آنها هم آنچه او فرموده بود انجام دادند. و آن گاه که پیکر اسکندر را برداشتند و بر اراه ای نهادند همه مقدونیان در بابل به عزاداری و شیون نشستند. و آن گاه که او به ممفیس رسید و مردم سرزمین خیر شدند همگی با موسیقی به دیدار او شتافتند و پیکر اسکندر را ستایش کردند و با شیون گفتند: «خوش آمدی خدایگان سیناکیس حاکم بر عالم». پیکر اسکندر را دوازده روز آن جا نگهداشتند و هر روز از نو شیون و ماتم سر می دادند و خواسته‌شان این بود که پیکرش را نگهدارند. سپس کاهنان سراپیس به آنها گفتند که «این پیکر اسکندر نباید این جا بماند بلکه باید آن را به شهری بُرد که خود ساخته است، زیرا هر جا پیکر اسکندر بماند در آن جا جنگ دائمی باشد، چون آن گاه که می زیست همواره آرزوی جنگ داشت». پس پتلومه همان طور که به او دستور داده شده بود مقبره‌ای برای اسکندر در اسکندریه تهیه دید و پیکر اسکندر آن جا بماند و آن جا را تا به امروز «مقبره اسکندر» می خوانند.»<sup>۱۰</sup>

بر طبق نظریکی از محققان روایت فردوسی حاصل کوششی ست برای ایرانی کردن شخصیت اسکندر.<sup>۱۱</sup> بر مبنای همین نظر این کوشش در دوران ساسانی آغاز گشته است.<sup>۱۲</sup> گر چه تناقض آن با این واقعیت، که نویسندگان دوره ساسانی عموماً موبدان زرتشتی بودند و هیچ یک در ناسزا گفتن به اسکندر کوتاهی نکرده‌اند،<sup>۱۳</sup> بسر صاحب نظران پوشیده نیست،<sup>۱۴</sup> مع هذا چاره دیگری نیز نمی ماند.<sup>۱۵</sup> آنچه بیشتر ممکن است به واقعیت نزدیک باشد کنار هم قرار گرفتن چند روایت درباره این موضوع در دربار انوشیروان است چون می دانیم که «پیوسته به اطراف و اکناف جهان کس فرستادی تا در هر مملکت حکایات ملوک آن جا تحقیق می کردند و نسخه آن به کتبخانه می سپردند.»<sup>۱۶</sup>

در نسخه سریانی چنان که دیدیم مسأله انتخاب محل دفن اسکندر مطرح است که با چاره اندیشی کاهنان معبد سراپیس مشکل حل می گردد. در روایت استاد طوس نیز این مسأله مطرح است که با بهره جویی از توانایی ارتباط پیری با عالم دیگر سرانجام حل می شود. اما نکته‌ای که بخصوص در این مبحث حائز اهمیت است پدیدار شدن تصویری از وصف محل مقبره شاهان هخامنشی در نقش رستم است. فردوسی در بیان این محل

می‌گوید که «کوهستانی» است که «یادگاری از شاهان پیشین» است که «آبگیر» دارد و نیرویی روحانی در آن جای دارد و بر آن حکم می‌راند و افرادی خاص را توان گفتگو با این نیروست. می‌دانیم که مقبره شاهان هخامنشی در نقش رستم در دل صخره‌های حسین کوه کنده شده<sup>۱۷</sup> و می‌دانیم که استخری نیز در پایین کوه در دوره هخامنشی ساخته بودند که از آب چشمه‌ای لبریز می‌گشت<sup>۱۸</sup> و می‌دانیم که آشیل داستانی از گفتگوی آتوسا با روح داریوش در مقابل مقبره او حکایت می‌کند.<sup>۱۹</sup> چه بسا که فردوسی در این جا دو منبع مختلف را در هم می‌آمیزد، یکی داستانی فولکلوریک از محل نقش رستم که پیش از هخامنشیان نیز در دوره ایلامی ها مکانی مقدس شناخته می‌شد،<sup>۲۰</sup> و پس از هخامنشیان، در دوره ساسانی نیز اهمیتش را حفظ کرد،<sup>۲۱</sup> و دیگری روایتی شبیه به آنچه آشیل بیان می‌دارد و آن گفتگو و ارتباط با عالم ارواح است. این که این دو روایت یکی نیستند از آن جا پیداست که صحنه‌ای که آشیل توصیف می‌کند در مقابل مقبره‌ای صخره‌ای رخ نمی‌دهد، بلکه مقبره در زیر زمین است<sup>۲۲</sup> و دیگر این که فردوسی از مقبره سخنی بمیان نمی‌آورد بلکه گفتگو با کوه است و پاسخ کوه که او را مشغول داشته.

## یادداشتها:

- ۱- مقدمه شاهنامه بایستقری، حبیب یغمایی، فردوسی و شاهنامه او (تهران ۱۳۴۹)، ص ۱۰۷ و بعد؛ محمد نوری عثمان، «خدای نامه» ها و «شاهنامه» های مأخذ فردوسی، جشن نامه محمد پروین گنابادی، (تهران)، ص ۲۸۷ و بعد.
- ۲- Cf. J. Rypka, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, 1968, p. 58; W.L. Hanaway, *Persian popular Romances before the Safavid Period*, Ph.D. Dissertation, Columbia University, 1970, pp. 92 f.; M.E. Page, *Naqqali and Ferdowsi: Creativity in the Iranian National Tradition*, Ph.D. Dissertation, University of Pennsylvania, 1977, pp. 214 f.; M. Omidshalar, *Oedipus complex in the Shahnameh: Textual, folkloristic, and psychoanalytical studies on the National Persian epic*, Ph.D. Dissertation, U.C. Berkeley, 1984, pp. 50f.
- ۳- شماره گذاری پیرو شیوه «لغتنامه ولف» است و متن موهل بکار گرفته شده.
- ۴- در نسخه مسکوح آمده «دشت بردشت».
- ۵- E.A.W. Budge, *The Alexander book in Ethiopia*, London, 1933, p. xxvi; F.P. Magoun, *The Gestis of king Alexander of Macedon*, Cambridge, 1929, pp. 22 f.
- ۶- C.A. Robinson, *The History of Alexander the Great*, Vol.I, Providence, 1953, pp. viii f.
- ۷- T. Noldeke, "Beitrag zur Geschichte des Alexanderromans," *Denkschriften der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften*, Philosophisch-Historische Klasse, 1890, pp. 11 f; Hanaway, op. cit., pp. 91f.
- ۸- سید حسن صفوی، اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، (تهران ۱۳۶۴)، ص ۷۸.

- E.A. Budge, *The History of Alexander the Great, Being the Syriac Version of the Pseudo-Callisthenes*, Cambridge, 1889; Noldeke. op. cit., pp. 11 f. - ۹
- Budge, *Syriac*, op. cit., pp. 141 f. - ۱۰
- Hanaway, op. cit., p. 90; cf. idem, "Alexander and the question of Iranian identity," - ۱۱
- Iranica Varia: Papers in honor of Professor Ehsan Yarshater*, *Acta Iranica* 30, 1990, pp. 93 f.
- Idem, *Persian popular Romances...*, op. cit., pp. 98, 94. - ۱۲
- ۱۳ - دینکرد، ۷-۷. بهمن یشت، ۳-۳۴؛ دانستان مینوگ خرد، ۸-۲۹؛ اردای ویرافنامگ، ۱-۷؛ بندهشن ایرانی ۲۳؛ و نیز نگاه کنید به:
- J.J. Modi, "Destruction of pre-Zoroastrian and Zoroastrian literature at the hands of Alexander," *Oriental conference papers*, Bombay, 1932, pp. 69 f.; J. Darmesteter, "La legende d'Alexander chez les Parses," *Essais Orientaux*. Paris, 1883, pp. 227 f.; A. Abel, "La figure d'Alexander en Iran," *Accademia Nazionale dei Lincei*, N. 76, 1966, pp. 119 f.; M.S. Southgate, *Iskandarnaméh*, New York, 1978, pp. 187 f.
- Hanaway, *Persian Popular Romances...*, op. cit., p. 98. - ۱۴
- Ibid., loc. cit. - ۱۵
- ۱۶ - مقدمه بایستقری.
- E.F. Schmidt, *Persepolis III, the royal tombs and other monuments*, Chicago, 1970. - ۱۷
- Ibid., pp. 10, 65. - ۱۸
- Aeschylus, *Persae* 680 f. - ۱۹
- Schmidt, op. cit., p. 121. - ۲۰
- Ibid., pp. 122 f. - ۲۱
- Aeschylus, op. cit., 649 ff. - ۲۲